

نقد دیدگاه های اهل سنت درباره حدیث غدیر [۳]

در این نوشته در پی آنیم که تمامی توجیحات و عذرهای اهل سنت در نپذیرفتن حدیث غدیر به عنوان یکی از نصوص امامت و خلافت بلافضل علی(ع) را بررسی کنیم و منصفانه به قضاوت بنشینیم که آیا این حدیث چنانکه شیعه مدعی است دلیل خلافت علی(ع) است یا نه؟

در ابتدای بحث شایسته است این نکته را یادآور شویم که اگر دانشمندان همه فرق با پذیرفتن اصل اساسی وحدت، درباره مسائل اصلی یا فرعی، اعتقادی یا فقهی به بحث علمی بپردازند، نه تنها دلها از یکدیگر گریزان نمی شود، بلکه به همدیگر نزدیک خواهد شد و این یکی از راههای صحیح تقرب بین مذاهب اسلامی است.

اینک گزارش کوتاهی از چند کتاب روایی درباره حدیث غدیر بیان می کنیم و سپس به بحث درباره حدیث و بیان نظریات و نقد آنها می پردازیم. امام احمد حنبل در «مسند»ش آورده است:
حدثنا عبدالله، حدثني ابي، ثنا عفان، ثنا حماد بن سلمه، أنا علي بن زيد، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: كنا مع رسول الله - صلي الله عليه وآله - في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا: الصلاة جامعة، وكسح لرسول الله - صلي الله عليه وآله - تحت شجرتين فصلى الظهر واخذ بيد علي - رضي الله عنه - فقال: أستم تعلمون اني اولي بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلي، قال فأخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. قال فلقبه عمر بعد ذلك فقال له: هنيئاً يا ابن ابي طالب اصيحت وأمسيت مولاي كل مؤمن و مؤمنة؛^۱

براه بن عازب می گوید: با رسول خدا(ص) در سفری همراه بودیم. در غدیر خم توقف کردیم. ندا در داده شد: الصلاة جامعة (کلمه ای که برای گردآمدن مسلمانان فریاد می شد). زیر دو درخت برای رسول خدا(ص) تمیز شد، نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت و گفت: آیا نمی دانید من سزاوارتر هستم بر هر مؤمنی از خود او؟ همگی گفتند: آری. پس دست علی را گرفت و گفت: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست بدارد و دشمن دار آنکه علی را دشمن دارد. سپس عمر با علی ملاقات کرد و به او گفت: گوارایت ای پسر ابوطالب! صبح و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.

این روایت در «مسند احمد» در موارد مختلف ۲ و با سندهای بسیار نقل شده است. حافظ ابن عبدالله حاکم نیشابوری نیز در «مستدرک» با الفاظ مختلف و در موارد گوناگون حدیث غدیر را بیان کرده از جمله می گوید:

حدثنا ابوالحسين محمد بن احمد بن تميم الحنظلي ببغداد، ثنا ابوقلابة عبدالمك بن محمد الرقاشي، ثنا يحيي بن حماد، وحدثني ابوبكر محمد بن احمد بن بالويه وابوبكر احمد بن جعفر البزاز، قالوا ثنا عبدالله بن احمد بن حنبل، حدثني ابي، ثنا يحيي بن حماد و ثنا ابونصر احمد بن سهل الفقيه بخاري، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادي، ثنا خلف بن سالم المخرمي، ثنا يحيي بن حماد، ثنا ابوعوانة، عن سليمان الأعمش، قال ثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل، عن زيد بن ارقم - رضي الله عنه - قال: لما رجع رسول الله - صلي الله عليه وآله وسلم - من حجة الوداع ونزل غدیر خم امر بدوحات فقممن فقال: كاني قد دعيت فاجبت. اني قد تركت فيكم الثقيلين احدهما اكبر من الآخر: كتاب الله تعالى وعترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض. ثم قال: ان الله - عز وجل - مولاي وانا مولاي كل مؤمن. ثم اخذ بيد علي - رضي الله عنه - فقال: من كنت مولاه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. و ذكر الحديث بطوله. هذا حديث صحيح علي شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله.^۳ در همین کتاب پس از این حدیث با اسناد دیگری همین روایت را تکرار می کند با این تفاوت که قبل از جمله «من كنت مولاه» می گوید:

ثم قال: أن تعلمون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم ثلاث مرات قالوا: نعم فقال: رسول الله - صلي الله عليه وآله - من كنت مولاه فعلي مولاه.^۴

ابن ماجه می نویسد:

حدثنا علي بن محمد، ثنا ابوالحسين، اخبرني حماد بن سلمه، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: اقبلنا مع رسول الله - صلي الله عليه وآله - في حجة التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلاة جامعة فأخذ بيد علي فقال: ألسنت اولي بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: بلي قال: ألسنت اولي بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلي. قال: فهذا ولي من أنا مولاه، اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه.^۵

ترمذی نیز در «سنن» خود چنین مضمونی را آورده است.^۶

در این مقاله هیچ گاه از جوامع روایی شیعه چیزی نقل نمی کنیم تا آنچه بدان استدلال می شود مورد قبول طرف مقابل در بحث باشد و الا حدیث غدیر از طریق شیعه به صورت متواتر نقل شده است.

رأی شیعه

شیعه معتقد است: مسئله بسیار مهم رهبری دینی و دنیایی مردم پس از ارتحال پیامبر(ص) مهمل و بدون تکلیف مشخص رها نشده است بلکه رسول اکرم(ص) از اولین روز دعوت خویش (یوم الدار) تا پایان عمر، این مسئله مهم را بیان کرد و امیرالمؤمنین علی(ع) را به خلافت بلافضل بعد از خویش معرفی نمود و حدیث غدیر یکی از بسیار روایاتی است که بر این امر دلالت دارد.

آرای دیگران

مذاهب دیگر اسلامی در مقابل این سخن شیعه، استدلالاتی آورده اند و معتقد شده اند که این روایت نمی تواند دلیل خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی(ع) باشد. ما اکنون نظرات آنان را در ده قسمت بررسی می کنیم.

۱- اولین شرط استدلال به یک روایت، صحت سندی آن روایت است؛ به عبارت دیگر تنها روایتی را می توان در این بحث، به عنوان دلیل اقامه کرد که قبلاً صدور آن از پیامبر اکرم(ص) ثابت شده باشد، بخصوص بنا به نظریه شیعه که مدعی است در مسائل اعتقادی نظیر امامت، خبر واحد کافی نیست و دلیل باید متواتر باشد. از این روی برخی از دانشمندان عامه خبر غدیر را برای استدلال شایسته ندیده اند، چنانکه قاضی عضالدین ایچی در «موافق» گفته است:

ما صحت این روایت را انکار می کنیم و ادعای ضرورت داشتن (متواتر بودن) آن سخنی گزافه و بدون دلیل است. چگونه این روایت متواتر است در حالی که اکثر اصحاب حدیث آن را نقل نکرده اند؟^۷

ابن حجر هیتمی نیز می گوید:

فرقه های شیعه اتفاق نظر دارند که آنچه به عنوان دلیل بر امامت آورده می شود باید متواتر باشد، در حالی که متواتر نبودن این روایت معلوم است؛ چرا که اختلاف درباره صحت این حدیث قبلاً گذشت، بلکه آنانکه در صحت این حدیث اشکال کرده اند برخی از پیشوایان علم حدیث همانند ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی و غیر ایشان هستند. پس این، خبر واحدی است که در صحت آن نیز اختلاف است.^۸

نظیر این سخن را ابن حزم و تفتازانی نیز بیان کرده اند.^۹

پاسخ

این اشکال در نظر هر فرد آگاه به تاریخ و روایت، سخنی از سر تعصب و پیشداوری است، وگرنه انکار حدیث غدیر همانند انکار

حسیات توسط سوفسطائیان و یا چون انکار واقعه جنگ بدر و احد و سایر قضایای مسلم صدر اسلام است. ما برای پرهیز از اطاله کلام تنها به فهرستی از اصول و مصادر این روایت بسنده می کنیم و آن را که سر تحقیق بیشتری است به سه کتاب مفصل: «الغدیر» علامه امینی، «عیقات الانوار» علامه میرحامد حسین، و «احقاق الحق و ملحقاته» شهید قاضی نورالله شوشتری ارجاع می دهیم.

در کتاب «احقاق الحق» فهرستی از چهارده نفر از علمای عامه (از جمله: سیوطی، جزری، جلال الدین نیشابوری، ترکمانی ذهبی) نقل می شود که همگی به نواتر حدیث غدیر اعتراف نموده اند.^{۱۰}

ابن حزم در «منهاج السنه» نیز چنین گفته است.^{۱۱}

علامه امینی در «الغدیر» عبارت چهل و سه نفر از اعظم علمای اهل سنت را (از جمله: ثعلبی، واحدی، فخر رازی، سیوطی، قاضی شوکانی) نقل می کند که به صحت سند و طرق حدیث غدیر تصریح نموده اند.^{۱۲} و نیز اسامی و عبارات سی نفر از مفسران بزرگ اهل سنت را (از جمله: ترمذی، طحاوی، حاکم نیشابوری، قرطبی، ابن حجر عسقلانی، ابن کثیر، ترکمانی) می نگارد که همگی آنان در ذیل آیه شریفه: یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک وان لم تفعل... (مائده، ۶۷) به نزول این آیه در ارتباط با حدیث غدیر تصریح نموده اند.^{۱۳}

در کتاب «احقاق الحق» نیز حدیث غدیر از پنجاه مصدر معتبر عامه (از جمله: سنن المصطفی، مسند احمد، خصائص نسائی، عبدالفرید، حلیه الاولیاء) نقل می شود.^{۱۴}

اکنون نظر برخی از اعظم اهل سنت درباره حدیث غدیر را به نقل از علامه امینی می آوریم:

ضیاء الدین مقبلی می گوید: اگر حدیث غدیر قطعی نیست پس هیچ چیز قطعی در دین وجود ندارد.

غزالی گفته است: جمهور مسلمین اجماع دارند بر متن حدیث غدیر.

بدخشی می گوید: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که کسی درباره صحت آن اشکال نمی کند مگر متعصب انکارگر که به سخن او اعتنایی نمی شود.

آلوسی می نویسد: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که نزد ما ثابت شده است و هیچ مشکلی در آن نیست و هم از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و هم از خود امیرالمؤمنین - علیه السلام - به صورت متواتر نقل شده است.

حافظ اصفهانی گفته است: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که صد نفر از صحابه آن را نقل کرده اند که «عشره مبشره» از جمله این صد نفرند.^{۱۵}

حافظ سجستانی حدیث غدیر را از صدویست نفر از صحابه نقل نموده است و حافظ ابن العلاء همدانی آن را از صدوپنجاه طریق روایت نموده است.^{۱۶}

حافظ ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» ضمن بیان برخی از روایان حدیث غدیر و برخی طرق آن می گوید:

ابن جریر طبری اسناد حدیث غدیر را در یک کتاب گردآورده و آن را صحیح شمرده است، و ابوالعباس ابن عقده نیز آن را از طریق هفتاد نفر از صحابه یا بیشتر روایت نموده است.^{۱۷}

نیز در کتاب «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» آمده است:

حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» را ترمذی و نسائی نقل نموده اند و طرق و سندهای آن بسیار است جداً، که همه آنها را ابن عقده در کتابی مستقل آورده است و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است و برای ما از امام احمد حنبل روایت کرده اند که گفته است: آنچه درباره فضایل علی - علیه السلام - به ما رسیده است درباره هیچ یک از صحابه نرسیده است.^{۱۸}

قندوزی حنفی پس از نقل حدیث غدیر از طرق بسیار و از کتب مختلف می نویسد:

محمد بن جریر الطبری صاحب تاریخ، حدیث غدیرخم را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده است و کتاب مستقلی به نام «الولایة» درباره آن تألیف نموده است. نیز ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده در تألیف مستقلی آن را از یکصدوپنجاه طریق نقل نموده است.^{۱۹}

حافظ محمد بن محمد بن محمد الجزری دمشقی به هنگام نقل احتجاج و مناشده امیرالمؤمنین(ع)، درباره حدیث غدیر چنین می نگارد:

این حدیث حسن است و این روایت (مناشده) به صورت متواتر از علی(ع) نقل شده است، همان گونه که آن (حدیث غدیر) نیز از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - متواتراً نقل شده است و گروه بسیاری از گروه بسیاری دیگر آن را نقل کرده اند، پس اعتنایی به سخن آنان که قصد تضعیف این روایت را دارند نمی شود؛ زیرا آنان از علم حدیث اطلاعی ندارند. ۲۰

حدیث غدیر را بخاری و مسلم در صحیحشان نیاورده اند، ولی این مسئله به هیچ وجه موجب اشکالی در سند روایت غدیر نمی شود؛ زیرا تعداد روایاتی که حتی به نظر خود بخاری و مسلم نیز صحیحشان نیاورده اند، از همین روی چندین مستدرک بر آنها نگاشته شده است. نیست ولی در «صحیح بخاری و مسلم» نیامده است، اندک نیست، و از همین روی چندین مستدرک بر آنها نگاشته شده است. اگر تمامی روایات صحیح در «صحیح بخاری» گرد آمده بود، به صحاح دیگر نیازی نبود، در حالی که همه می دانند هیچ دانشمند محقق و منصفی نیست که خود را با داشتن «صحیح بخاری» یا «صحیح بخاری و مسلم»، از دیگر کتب صحاح بی نیاز بداند. از طرفی دیگر خود بخاری و مسلم نیز بیان کرده اند که آنچه را در این کتاب آورده ایم صحیح است، نه اینکه تمام روایات صحیح را بیان کرده ایم، بلکه بسیاری از احادیث صحیح را بنا به عللی نیاورده ایم. ۲۱

اضافه بر تمام این مطالب، علامه امینی(ره) روایت غدیر را از بیست و نه نفر از مشایخ بخاری و مسلم نقل می کند. ۲۲

در پایان این قسمت، عبارت یکی از کسانی که همین اشکال را مطرح کرده اند می آوریم: ابن حجر می نویسد:

حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که هیچ شبهه ای در آن نیست و آن را گروهی نظیر ترمذی، نسائی و احمد حنبل نقل کرده اند و دارای طرق بسیاری است، از جمله شانزده نفر از صحابه آن را نقل نموده اند و در روایت احمد بن حنبل آمده است که آن را سی نفر از صحابه از رسول - صلی الله علیه و آله - شنیدند و هنگامی که در خلافت امیرالمؤمنین (علی) - علیه السلام - اختلاف پیش آمد بدان شهادت دادند. ۲۳

دوباره تکرار می کند:

روایت غدیر را سی نفر از صحابه از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است. ۲۴

پس حتی به نظر خود اشکال کنندگان، نباید به سخن ابن حجر و امثال او که در صحت این حدیث اشکال کرده اند اعتنا نمود؛ چرا که ابن حجر، خود می نویسد: ولالتفات لمن قدح فی صحنه. ۲۵

استاد محمدرضا حکیمی در کتاب «حماسه غدیر» از پانزده نفر از علمای معاصر عامه (از جمله: احمد زینی دحلان، محمد عبده مصری، عبدالحمید آلوسی، احمدفرید رفاعی، عمر فروخ) که روایت غدیر را در کتب خویش آورده اند نام می برد و محل بیان آن را ذکر می کند. ۲۶

شایان توجه است که شیعه در روایات مربوط به اثبات امامت، تواتر و قطعی بودن را شرط می داند و روایت غدیر از نظر جوامع روایی شیعه متواتر و قطعی است، چنانکه در بسیاری از مصادر اهل سنت نیز نقل شد، ولی بنا به عقیده برادران اهل سنت برای اثبات امامت همانند سایر فروع دین، صحیح بودن سند کافی است و هیچ نیازی به اثبات متواتر بودن حدیث نیست با توجه به این نکته بی پایگی این اشکال بدیهی است.

دومین اشکال نکته ای ست که قاضی عضد الدین ایچی در «موافق» بیان کرده است؛ وی می نویسد:

علی(ع) در روز غدیر(حجة الوداع) همراه پیامبر نبود علی(ع) در یمن بود. ۲۷

بهرتر است در پاسخ این اشکال ابتدا سخن شارح «موافق» را بیان کنیم: سید شریف جرجانی شارح «موافق» پس از این سخن ایچی می نگارد:

این اشکال رد شده است؛ زیرا غایب بودن علی(ع) منافات با صحیح بودن حدیث غدیر ندارد، مگر اینکه در روایتی آمده باشد که به هنگام نقل حدیث غدیر پیامبر علی را نزد خود خواند یا دست او را گرفت که در بسیاری روایات این جملات نقل نشده است. ۲۸

ابن حجر هیتمی در جواب این شبهه می نویسد:

به سخن کسی که حدیث غدیر را صحیح نداند و یا ایراد کند که علی(ع) در یمن بوده است اعتنایی نمی شود زیرا ثابت شده است که او از یمن برگشت و حج را با پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - گذارد. ۲۹

اگرچه از نظر تاریخی برگشت امیرمؤمنان(ع) از یمن و گذاردن حج با پیامبر اکرم(ص) در حجة الوداع مسلم است ولی به عنوان نمونه از برخی از کسانی که به این نکته اشاره کرده اند نام می بریم:

طبری (تاریخ طبری، ج ۲، ۲۰۵)؛ ابن کثیر (البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۱۸۴ و نیز در ص ۱۳۲ همین جلد به طور مفصل رجوع امیرالمؤمنین - ع - از سفر یمن را به نقل از منابع متعدد بیان می نماید؛ ابن اثیر (الکامل، ج ۲، ص ۳۰۲).

۳ - اشکال سوم که پردامنه تر و مهمتر است درباره معنی کلمه «مولی» است. این کلمه دارای معانی مختلفی نظیر: «اولی»، «پسر عمو»، «آزاد کننده برده»، «همسایه»، «هم قسم»، و... است. شیعه با توجه به شواهد بسیار که به آنها خواهیم پرداخت مدعی است معنای این کلمه در این حدیث همان «اولی» و یا به عبارت دیگر «سرپرست» و «ولی» است، ولی برخی عالمان سنی در معنای کلمه مولی شبهه ای را مطرح کرده اند که به نظر می رسد اصل این شبهه از فخر رازی در کتاب «نهایة العقول» باشد که دیگران نظیر قاضی عضد الدین ایچی ۳۰ و ابن حجر ۳۱ و فضل بن روزبهان ۳۲ آن را نقل کرده اند.

قاضی عضد الدین ایچی در «موافق» می گوید:

مراد از کلمه «مولی» در روایت غدیر «ناصر» است؛ زیرا جمله دعایی پس از آن «اللهم وال من والاه» به همین معناست و مقصود از «مولی»، «اولی» نیست، چرا که هرگز وزن مفعول به معنای افعال نیامده است. ۳۳

ابن حجر هیتمی نیز می گوید:

ما نمی پذیریم که معنی «مولی» همان باشد که آنان (شیعه) ذکر کرده اند، بلکه معنای آن «ناصر» است؛ زیرا حکم «مولی» مشترک بین معانی متعددی نظیر: «آزاد کننده برده»، «برده آزاد شده»، «متصرف در امور»، «ناصر» «محبوب» است... ما و شیعه هر دو معتقدیم که اگر منظور از این روایت، «محبوب» باشد، معنی آن صحیح خواهد بود زیرا علی(ع) محبوب ما و آنها است، اما اینکه «مولی» به معنی «امام» باشد نه در شرع و نه در لغت، معهود نیست، اما اینکه در شرع این گونه نیست نیازی به بحث ندارد و واضح است، اما اینکه در لغت این گونه نیست، زیرا هیچ یک از پیشوایان لغت عرب نگفته است که مفعول به معنی افعال می آید. ۳۴

سخن برخی دیگر هم تکرار همین عبارتهاست.

اکنون به پاسخ شیعه به این اشکال می پردازیم: شیعه معتقد است اگر فرضاً بپذیریم که معنای کلمه «مولی» مشترک بین این چند معنا است و فرضاً پیشوایان لغت عرب در دورانهای بعدی کلمه «مولی» را «اولی» معنا نکرده اند، ولی در عصر رسول خدا(ص) و به هنگام بیان این حدیث شریف، تمامی حاضران از این کلمه معنی «اولی» را فهمیده اند. اکنون برای این نکته چند شاهد بیان می کنیم:

۱- حسان بن ثابت که در محل حادثه حاضر بود و مقام ادبی او منکری ندارد، ۲۵ از رسول خدا(ص) اجازه خواست تا این واقعه مهم را بسراید و از جمله اشعار او در این رابطه این بیت است:

فقال له قم يا عليّ فاني
رضيتك من بعدي اماماً وهادياً

علامه امینی این اشعار را از دوازده مصدر از عامه و بیست و شش مصدر از خاصه نقل کرده است. ۲۵
قیس بن سعد بن عباده نیز سروده است:

وعليّ امامنا وامام

لسوانا اتی به التزئیل

یوم قال النبی من کنت مولاه

فهذا مولاه خطب جلیل

که علامه جلیل القدر امینی آن را از دوازده منبع نقل می کند. ۳۷
عمرو عاص نیز می سراید:

وفي يوم خمّ رقي منبراً

یبلغ والركب لم یرحل

ألسنت بکم منکم فی النفوس

باولی؟ فقالوا: بلی فافعل

فانحله امره المؤمنین

من الله مستخلف المنحل

وقال فمن كنت مولی له

فهذا له الیوم نعم الولی

این اشعار را نیز علامه امینی از هشت مصدر عامه و خاصه نقل کرده است. ۳۸. افرون بر اینها علامه امینی در «الغدیر» عبارت تعداد زیادی از شعرا و ادیبان عرب را که همین معنای امامت و ولایت را از کلمه «مولی» در حدیث غدیر فهمیده اند بیان می کند. ۳۹. خود مولا علی(ع) در شعری که به معاویه می نویسد همین مطلب را تأیید می کند آنجا که می گوید:

واوجب لی ولایتہ علیکم

رسول اللہ یوم غدیرخم

که علامه امینی آن را از یازده مصدر شیعی و بیست و شش مصدر از اهل سنت بیان می کند. ۴۰. و نیز از بهترین شاهدتها بر فهم همین معنا از حدیث، سخن ابوبکر و عمر است که پس از پایان خطبه رسول اکرم(ص) در غدیر دست در دست علی(ع) گذاشتند و او را با این خطاب و یا تعبیری نزدیک به این ستودند: «بخ بخ لک یابن ابی طالب اصیحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه».

علامه امینی تبریک شیخین را از شصت مصدر از اهل سنت (از جمله: مسند احمد، تاریخ الامم والملوک، تاریخ بغداد، مصنف ابن ابی شیبه) نقل می کند. ۴۱.

براستی اگر پیامبر اکرم(ص) با بیان جمله «فعلیه مولا»، چنین در نظر داشت که علی(ع) «ناصر» یا «محبوب» همه مؤمنان باشد، جای این گونه تهنیت و تبریک بود؟ از دیگر شواهد این معنا، انکار و اعتراض شدید برخی از حاضران در صحنه غدیر (حارث بن نعمان فهری) است تا آنجا که از خداوند خواست اگر این مسئله حقیقت دارد عذابی بر وی نازل شود.

علامه امینی این ماجرا را از سی مصدر اهل سنت (از جمله: الکشف والبیان، دعاة الهداة، احکام القرآن) نقل کرده است. ۴۲. آیا اگر معنای حدیث غدیر «ناصر» و یا «محبوب» بود جای این گونه غضب و انکار بود یا آنکه حارث و امثال او را به غضب آورد؟ غیر از آیات و روایاتی که به محبت به مؤمنان دعوت می کند، روایات بسیار دیگری نیز در محبت امیرالمؤمنین و نیز سایر صحابه هست؛ چرا آنها این چنین خشم و غضبی را برنینگخت؟

شاهد دیگر آنکه روایات بسیاری نیز بیانگر این معناست که رسول خدا(ص) چون زمینه پذیرش حدیث غدیر را در مردم نمی دید از بیان آن پرهیز می کرد تا آنجا که آیه نازل شد: واللہ یعصمک من الناس(مأثده، ۶۷).

آیا بیان محبوبیت و ناصربیت علی(ع) بود که به مذاق منافقان خوش نمی آمد و پیامبر(ص) از نپذیرفتن آنها توسط مردم واهمه داشت؟ بسیار آشکار است که به هیچ روی ممکن نیست بیان محبوبیت و یا ناصر بودن علی(ع) زمینه پذیرش نداشته باشد و عکس العملی را برانگیزد که پیامبر(ص) از آن واهمه داشته باشد. بنابراین پس از نفي امکان اراده معنای «ناصر» یا «محبوب» در حدیث غدیر، معنای «اولویت» معنایی صحیح خواهد بود.

علامه امینی درباره نزول آیه شریفه واللہ یعصمک من الناس(مأثده، ۶۷) درباره حادثه غدیر و نیز بیمناکی رسول خدا(ص) از بیان این مطلب، سی مصدر از اهل سنت را نام می برد. ۴۳.

اما روایاتی که بیانگر بیم رسول خدا(ص) از بیان این حدیث است، مناشده و احتجاج امیرالمؤمنین(ع) به هنگام خلافت عثمان است که آن را جوینی در «فراند السطین» آورده است. ۴۴. و نیز علامه امینی آن را از سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و بدخشی در «نزل الابرار» و حافظ حسکانی در «شواهد التنزیل» و حافظ ابن مردویه و برخی دیگر نقل می کند. ۴۵.

این نکته البته آشکار است که این بیم موجب نقص و ایراد (معاذ الله) بر حضرت نبی اکرم(ص) نمی شود، زیرا آن حضرت نه بر خویش که از اختلاف امت و ایجاد و آشوب توسط منافقان ترسید. خداوند درباره حضرت موسی(ع) نیز فرمود: فاجس فی نفسہ خیفه موسی(طه، ۶۷).

اضافه بر آنچه گذشت، علامه میرحامد حسین، حدیث غدیر را از طرق مختلف دیگری نقل می کند که در آن نقلها به جای جمله «من كنت مولاة...» عبارت دیگری آمده است که به خوبی نشانگر فهم راویان از عبارت رسول خدا(ص) است و برای مخالفان چاره ای جز پذیرش معنای «اولی» باقی نمی گذارد. در این نقلها، حدیث غدیر این گونه آمده است: «من كنت اولی یت من نفسہ فعلی ولیه» ۴۶ در یکی از نقلهای حمونینی در «فراند السطین» نیز آمده است: «من كنت اولی یت من نفسہ فعلی اولی یت من نفسہ. فانزل الله تعالی ذکره: الیوم اکملت لکم دینکم». ۴۶.

اکنون بد نیست به برخی ادعاها که به وجه ادبی حدیث غدیر اشاره دارند، نظری بیفکنیم تا معلوم شود که آیا در زبان عربی کلمه «مولی» به معنای «اولی» استعمال می شود یا چنانکه ادعا کرده اند هیچ کس چنین استعمالی را مجاز نمی داند. بی پایگی این اشکال آن قدر واضح است که «چلبی» در حاشیه اش بر «موافق» در این قسمت از سخن قاضی عضد الدین ایچی می نگارد:

از این اشکال جواب داده شده است که «مولی» به معنای «متولی» و «صاحب امر» و «اولی یت تصرف» در لغت عرب شایع است و از پیشوایان لغت عرب نقل شده است. ابوعبیده گفته است: «هی مولاکم ای اولی بکم» و پیامبر اکرم(ص) فرموده است: «ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها... یعنی اولی یت به آن زن و مالک تدبیر امر او». مراد از اینکه «مولی» به معنای «اولی» است، این است که «مولی» اسمی است که به معنای صفت «اولی» می آید نه اینکه کلمه «مولی» صفت است. پس این اعتراض که اگر مولی به معنای «اولی» است چرا نمی توان آن را به جای «اولی» استعمال نمود، صحیح نخواهد بود. ۴۸.

علامه میرحامد حسین یک جلد کامل و بخشی از جلد دیگر کتاب «عبقات» را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معنای «اولی» صحیح دانسته اند با شرح حال آنان و موضع سخن آنها بیان کرده است. ۴۹. علامه امینی از گروه بسیاری - که از پیشوایان ادبیات عربی شمرده می شوند - اعتراف به این نکته را نقل نموده است؛ از جمله:

فراء، سجستانی، جوهری، قرطبی، ابن اثیر، ۵۰
در احادیث دیگر نیز مولی به معنای اولی آمده است، از جمله روایتی است، که بسیاری از اهل لغت به آن استشهاد جسته اند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

ایها امرأة نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل. ۵۱
علامه امینی پس از بحث و بررسی در تمامی بیست و هفت معنایی که برای کلمه مولی ذکر شده است، تمامی آنها را به معنای اولی برمی گرداند و ادعا می کند که در تمام آنها جهت اولیبتی بوده است که کلمه مولی به آنها اطلاق شده است و چون از کلمه مولی معنای اولی تبادر می کرده است، مسلم در «صحیح» خود از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که:

عبد به سید و آقای خویش، مولی نگویید چرا که مولی خداوند است. ۵۲
برای روشن شدن این مطلب کافی است که به سخن شیخ سلیم البشیری، شیخ جامع الازهر مصر توجه کنیم که پس از بیان استدلالی سید شرف الدین درباره اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی هست می نویسد:

من یقین دارم که حدیث بر همان معنا که شما می گوید (اولی) دلالت دارد. ۵۳
این نکته نیز قابل یادآوری است که مولی به معنای محبوب چنانکه ابن حجر و برخی دیگر مدعی شدند و روایات غدیر را بر آن حمل کردند، در ادبیات عرب جایی ندارد، چنانکه علامه میرحامد حسین می نویسد:

هیچ یک از منابع لغوی زیر «محبوب» را یکی از معانی «مولی» ندانسته است:
صاح اللغه، قاموس اللغه، فائق، النهایة، مجمع البحار، تاج المصادر، مفردات القرآن، اساس البلاغة، المغرب، مصباح المنیر. ۵۴
پایان این بخش از سخن را قسمتی از گفتار خود ابن حجر قرار می دهیم. او با اینکه به شدت مخالف است که کلمه مولی به معنای اولی باشد، ولی خود در چند سطر بعد سخن خود را فراموش می کند و می گوید: ابوبکر و عمر همین معنای اولی را از حدیث غدیر فهمیدند. ابن حجر می نویسد:

اگر بپذیریم که مراد از حدیث غدیر، اولی است، باید گفت که منظور، اولی به امامت نیست، بلکه اولی به اطاعت است و همین معنا صحیح است، زیرا ابوبکر و عمر همین معنا (اولی به اطاعت) را فهمیدند و از این روی گفتند: امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنة. ۵۵

همچنین بنا به نقل میرحامد حسین، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی در «ذخیره المآل» مدعی همین مطلب شده است و گفته است:

والمراد بالتولی، الولاية وهو الصديق الناصر او اولی بالاتباع والقرب منه وهذا الذي فهمه عمر من الحديث فانه لما سمعه قال: یهنک یابن ابن طالب... ۵۶

۴- چهارمین اشکال، انکار یکی از شواهدی است که شیعه با آن برخلافت امیرالمؤمنین علی (ع) استدلال می کند، و آن جملات پیامبر (ص) در صدر حدیث است که فرمود: «ألسنت اولی بکم من انفسکم؛ آیا من نسبت به شما از خود شما اولی و سزاوارتر نیستم؟»، سپس فرمود: «هر که من اولی به اویم علی اولی به اوست».

برخی از علمای اهل تسنن جملات صدر حدیث را منکر شده اند؛ از جمله قاضی عبدالدین ایچی می نویسد:
بر فرض که بپذیریم این حدیث صحیح است، ولی باید گفت روایان، قسمت اول حدیث را نقل نکرده اند، پس ممکن نیست که به این جملات (الست اولی بکم) برای اثبات اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است استدلال نمود. ۵۷

در پاسخ بدین اشکال باید گفت اگر هم فرضاً صدر روایت نمی بود، با استدلالهای گذشته جای شبهه ای باقی نماند که مراد از کلمه مولی، همان اولی است. اکنون ببینیم این ادعا تا چه حد با واقعیتهای تاریخی سازگار است. قبلاً در متنی که نقل کردیم دیدیم که جملات اولیه حدیث در مصادر معتبر اهل سنت آمده است.

علامه امینی جملات صدر روایت را از شصت و چهار نفر از بزرگان اهل حدیث از عامه، از جمله: احمد بن حنبل، طبری، ذهبی، بیهقی، ابن ماجه، ترمذی، طبرانی، نسائی، حاکم نیشابوری، دارقطنی و... نقل میکند. ۵۸

علامه میرحامد حسین نیز همین اشکال را از «نهایة العقول» فخر رازی نقل کرده و سپس در پاسخ، مصادر بسیار متعددی از اهل سنت را که صدر حدیث را روایت کرده اند معرفی می کند؛ از جمله: احمد بن حنبل، ابن کثیر، نسائی، سمهودی، هندی در «کنز العمال»، طبرانی و سمعانی و بسیار دیگر. ۵۹

ابن حجر در «صواعق المحرقة» چون به بی پایگی این اشکال پی برده است آن را مطرح نمی کند و وجود صدر حدیث را در روایات صحیحه می پذیرد. ۶۰

۵- عذر تقصیر دیگری که برخی در پیشگاه حدیث غدیر آورده اند این است که پس از پذیرش معنای اولی در حدیث غدیر، اولیبت در تصرف را نمی پذیرند، بلکه می گویند علی (ع) اولی است، ولی در اطاعت و تقرب جستن به وی نه اینکه اولی به تصرف باشد تا دلالت برخلافت وی کند.

این، سخن قاضی ایچی است. ۶۱ ابن حجر نیز ضمن بیان همین اشکال مدعی شده است که منظور از حدیث به طور قطع همان اولیبت است، ولی اولیبت در اطاعت و قربت. همین معنا را نیز ابوبکر و عمر از حدیث غدیر فهمیده اند و از این روی در تبریک به علی (ع) گفتند: «امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنة»، و نیز گفتار عمر که به علی (ع) می گفت: «أنت مولای؛ او مولای من است» به همین معناست. ۶۲

نظیر همین سخن قبلاً از شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی گذشت.
پاسخ به این اشکال با نگاهی به صورت کامل روایت - که قبلاً مصادر متعدد آن بیان شد - کاملاً آشکار و بدیهی است. پیامبر اکرم (ص) در ابتدا جمعیت را مخاطب قرار داده و از آنان می پرسد: «ألسنت اولی بکم من انفسکم» و پس از پاسخ مثبت جمعیت می فرماید: «هرکس من اولی به او هستم علی نیز اولی به اوست». در حقیقت صدر سخن نوعی استدلال و زمینه سازی برای سخن بعدی است. اگر کلمه «اولی» در قسمت اول سخن به یک معنا باشد و کلمه «مولی» در قسمت دوم به معنای دیگری باشد، در سخن مغالطه صورت گرفته است. درست بدان می ماند که شخصی گروهی را مخاطب قرار دهد و از آنان بپرسد: آیا عین (به معنی طلا) فلزی گرانبها نیست؟ و پس از اعتراف مخاطب به درستی این سخن بگوید: پس عین (به معنی چشم) از فلز ساخته شده است.

در اینجا زینده است که قسمتی از نوشتار زیبای ابن بطریق را بیاوریم، وی می نویسد:
اگر کسی بگوید: آیا فلان خانه من در فلان مکان را می شناسید؟ و مخاطبان اعتراف کنند که خانه او را می شناسند، سپس بگوید: خانه ام را وقف نمودم، در این صورت اگر شخص دارای خانه های متعددی باشد، هیچ کس شک نمی کند که این صیغه وقف مربوط به همان خانه ای است که قبلاً درباره آن سخن گفت و از مخاطبان اعتراف گرفت.
و نیز اگر بپرسد: آیا برده من فلانی را می شناسید و قبول دارید که او برده من است؟ و مخاطبان اعتراف کنند، سپس بدون فاصله بگوید: برده ام آزاد است، بدون هیچ تردیدی هر انسان عاقلی می گوید این آزاد سازی مربوط به همان برده ای است که قبلاً از او سخن رفت، و معنی ندارد که این آزاد سازی را مربوط به برده دیگری بدانند که سخن از او نرفته و مورد بحث و صحبت نبوده. ۶۳.

بنابراین اولویت بکار رفته در جمله دوم رسول خدا(ص) به همان اولیوی است که در جمله اول بکار رفته است و پیامبر(ص) دامنه همان اولیوی که برای خداوند و خویش بر مؤمنان اثبات کرد، به علی(ع) نیز توسعه داد و او را بدان مقام منصوب نمود و این همان مقام با عظمتی بود که پیامبر(ص) آن را اکمال دین خواند و فرمود: «این عظمت را که خداوند به اهل بیتم ارزانی داشت به من تبریک بگوید». و ابوبکر و عمر و سپس همه مسلمانان حاضر به علی(ع) تبریک گفتند. ۶۴. حسان بن ثابت درباره ابن ماجرا شعر سرود. برخی منافقان آن را برتابیدند و بر خویش نفرین فرستادند (سنن سائل بعداب واقع).
علاوه بر این بر فرض که مقصود از اولویت، اولویت در اطاعت و قرب باشد، آیا پس از رسول خدا(ص) در جریان خلافت، علی(ع) مطیع بود یا مطاع؟ آیا با وی مشورت کردند و نظر او را مقدم داشتند و یا به اعتراف همه مورخان او از بیعت کردن کناره گیری نمود و به عمل ایشان رضایت نداد؟ بنا به اعتراف برخی مورخان او را تهدید به کشتن و آتش زدن خانه اش نمودند و در نهایت پس از شهادت همسر بزرگوارش بیعت نمود.
اصولاً اطاعت کامل وقتی میسر می شود که شخص حاکم جامعه باشد، و الا مطاع نخواهد بود، بلکه خواسته یا ناخواسته فرمانبر دیگران خواهد بود، پس حتی اگر معنای روایت، اولی به اطاعت و قرب باشد نیز دلیل بر خلافت بلافاصل امیرالمؤمنین(ع) است.

۶. عده ای گفته اند: اگر بپذیریم که حدیث غدیر اولویت در تصرف (که معنایش همان خلافت و امامت است) را ثابت می کند، پس مقصود از آن، خلافت در نهایت کار و در مال امور است؛ یعنی پس از سه خلیفه دیگر. به عبارت دیگر، علی(ع) هنگامی خلیفه است که با او بیعت شود و چون پس از سه خلیفه دیگر با او بیعت شد، پس این روایت دلالت بر اولویت علی(ع) پس از آن سه شخص دارد؛ پس منافاتی ندارد که پس از پیامبر اکرم(ص) سه تن خلیفه بشوند و در نهایت علی(ع) به ولایت برسد. این شبهه را فخر رازی مطرح کرده است و پس از او نیز دیگران نظیر قاضی عضالدین ایچی ۶۵ چلپی ۶۶، ابن حجر ۶۷ و شیخ سلیم البیهری ۶۸ آن را تکرار نموده اند.

آیا اگر پیامبر(ص) می فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه بعدی» چنانکه در روایات بسیار دیگر فرموده است ۶۹ باز نمی گفتند: بعدیت می تواند بعد از سه خلیفه دیگر باشد و علی بعد از سه خلیفه دیگر خلیفه رسول خدا(ص) است؟ و یا اگر می فرمود: «علی خلیفتی بلافاصل» باز مدعی نمی شدند که کلمه «بلافاصل» مطلق است و به خلافت سه خلیفه نخستین به دلیل اجماع اطلاق کلام رسول خدا(ص) تخصص یافته است و مفاد آن این است که: علی خلیفه بلافاصل بغیر هذه الثلاثة؟ اگر مراد رسول اکرم(ص) از اولویت علی(ع) اولویت و خلافت او به هنگام بیعت مردم پس از بیست و پنج سال بوده است، این چه فضیلتی برای علی(ع) است و چه جای تبریک دارد؟ آیا آن همه ترس و بیم و آن همه خوشحالی و سرور و نقل روایت و بیان فضیلت، همه و همه لغو و بیهوده و گراف و تنها برای بیان امری بدیهی و مسلم بوده است و هیچ گونه اختصاص و امتیازی را برای علی(ع) ثابت نمی کند؟! برآستی اگر این حادثه عظیم الهی و دینی و دنیایی را در حد یک انتصاب دنیایی و آن هم در حد قلمروی کوچک پایین آوریم و فرض کنیم که زمامدار یک مملکت همه افراد ملت را جمع کند و به آنها بگوید: مرگ من نزدیک شده است و بزودی از میان شما می روم اکنون این شخص را به همان ولایت و زمامداری که خود داشتم منصوب می نمایم، کدام فرزانه است که مدعی شود منظور او ولایت و خلافت آن شخص در عاقبت کار و نهایت امر بوده است و منافاتی ندارد که چندین نفر قبل از او حکومت را در دست بگیرند و سالیان طولانی فرد تعیین شده را از کوچکترین مقامات حکومتی به دور دارند؟ چگونه ممکن است خلافت را که به نص قرآن (نزول آیه الیوم اکملت... در این واقعه) اکمال دین است و عدم اعلام آن مساوی با عدم ابلاغ تمامی رسالت الهی است (وان لم تفعل مما بلغت رسالتی) مربوط به خلافت پس از سه نفر از حاضران در جلسه باشد، اما پیامبر هیچ اشاره ای به افراد مقدم بر او نکند با اینکه می داند این مسئله موجب اختلافات بسیاری خواهد شد و خونهای بسیاری برای آن ریخته خواهد شد.

ابوبکر و عمر پس از واقعه غدیر، علی(ع) را مولای خود دانستند و به او تبریک گفتند. اگر مراد از حدیث غدیر ولایت علی(ع) پس از درگذشت سه خلیفه باشد، پس علی مولای آنان نیست، چون آنها در زمان ولایت علی(ع) نیستند تا علی(ع) نسبت به آنان مولی و اولی به تصرف باشد.

۷. اشکال دیگری که برخی مطرح کرده اند آن است که اگر حدیث غدیر بر امامت و خلافت علی(ع) دلالت کند، لازم می آید در حالی که رسول خدا(ص) زنده اند، علی(ع) امام باشد، چرا که در حدیث غدیر نیامده است که علی پس از من مولای شماست، پس معلوم می شود منظور از حدیث غدیر چیزی است که حتی در زمان حیات رسول خدا(ص) نیز برای علی(ع) ثابت بوده است و آن همان معنای محبت یا نصرت و امثال آن خواهد بود.

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که با توجه به شواهد و دلایلی که آورده شد منظور از حدیث غدیر ولایت و امامت علی(ع) است و چون حقیقت این کلام، خلافت او از زمان صدور حدیث غدیر است و این نیز ممکن نیست، پس باید به قاعده کلی و همیشگی مراجعه شود که مطابق آن هنگام تعذر حقیقت به اقرب المجازات مراجعه می شود؛ و در حدیث غدیر چون نمی تواند خلافت از زمان رسول خدا(ص) شروع شود پس باید به نزدیکترین معنای مجازی مراجعه شود، و آن خلافت بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم(ص) است.

برخی دیگر از دانشمندان گفته اند: در حقیقت از همان زمان حیات رسول خدا(ص) خلافت علی آغاز شد و علی(ع) بدین مقام منصوب شد، ولی شرط فعلیت آن، رحلت رسول خدا(ص) بود، همان گونه که فقها در باب وصیت معتقدند که تملیک از همان زمان وصیت است؛ یعنی موصی در زمان حیات فرد، موصی له را مالک می کند، ولی شرط فعلیت ملکیت، تحقق مرگ موصی است.

در موارد تعیین ولیعهد در مناصب سیاسی نیز این گونه است که زمامدار قبلی، زمامدار پس از خود را در حیات خود منصوب می کند ولی شرط تحقق آن، مرگ زمامدار قبلی است، و رسول خدا(ص) با بیان نزدیک شدن زمان رحلت خویش به طور آشکار روشن نمود که انتصابی که در روز غدیر صورت می گیرد، تعیین تکلیف امت اسلامی پس از وفات اوست.

۸- اشکال دیگر، سخن ابن حجر است، او می گوید:
اگر مقصود رسول خدا(ص) در حدیث غدیر خلافت و امامت علی(ع) بود، چرا به جای کلمه «مولی» کلمه «خلیفه» را بکار نبرد، پس اینکه رسول خدا(ص) به جای کلمه خلیفه کلمه مولی را بکار برده دلیل آن است که مقصود او خلافت علی(ع) نبود. ۷۰
در پاسخ باید گفت اگر بنا بر توجیه روایات و محمل تراشیها و تفسیرهای نابجا باشد با هیچ عبارتی نمی توان مطلبی را اثبات کرد. آیا اگر پیامبر(ص) به جای کلمه مولی کلمه خلیفه را بکار می برد، آنان که حدیث غدیر را با این همه وضوح توجیه کرده اند نمی گفتند منظور از خلیفه، خلیفه در رد امانات و ادای دیون و امثال آن است؟ و یا ادعا نمی کردند منظور از خلیفه، امام است ولی بالمآل و در نهایت، پس منافات با خلافت دیگران قبل از او ندارد.
حقیقت آن است که رسول خدا(ص) با هر زبانی خلافت و امامت علی(ع) را بیان کرد. مگر نه آن است که در روایات بسیاری با عنوان «خلیفه من» علی(ع) را معرفی کرده است، پاسخ این حجر و امثال او به آن روایات چیست؟
به عنوان نمونه چند مورد از روایاتی که رسول خدا(ص) در آنها علی(ع) را به عنوان خلیفه خود نام برده است از مصادر عامه بیان می کنیم:

- ۱- تاریخ الامم والملوک، حافظ ابن جریر الطبری، ج ۱، ص ۵۴۱؛
 - ۲- الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲؛
 - ۳- کنز العمال، العلامة المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۱۴؛
 - ۴- المستدرک علی الصحیحین، الحافظ الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۳؛
 - ۴- التلخیص، الحافظ الذهبی (چاپ شده در حاشیه مستدرک حاکم)، ج ۳، ص ۱۳۳ .
- اضافه بر اینها علامه امینی در روایت رسول اکرم(ص) لفظ «خلیفتی» را از منابع بسیار متعدد روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت نظیر: مسند احمد حنبل، تفسیر کشف البیان ثعلبی، جمع الجوامع سیوطی و خصائص نسائی نقل می کند. ۷۱
- ۹- شبهه دیگر چنین قابل طرح است که اگر این روایت دلالت بر خلافت بلافصل علی(ع) دارد، چرا آن حضرت و یا اصحاب او به این روایت استدلال و احتجاج نکردند.
این حجر هیثمی می نویسد:
چگونه حدیث غدیر نص در امامت علی(ع) است، در حالی که او یا عباس و یا شخص دیگری به آن احتجاج و استدلال نکردند، پس سکوت او از استدلال به این روایات تا ایام خلافتش در نزد هر کس که کمترین عقلی داشته باشد دلیل آن است که او می دانست این روایت نص بر خلافت او نیست. ۷۲

پاسخ:
با یک نگاه به مصادر تاریخی بطلان این گونه اشکالها واقع می شود. علامه امینی احتجاجات امیرالمؤمنین(ع) را به روایت غدیر از منابع گوناگون اهل سنت و از دانشمندان بزرگی نظیر: خوارزمی در «مناف»، جوینی در «فراند السمطین» و نسائی در «خصائص» و ابن حجر عسقلانی در «الاصابة» و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ابن مغزلی در «مناف» و حلبی در «سیره» اش و نیز بسیاری دیگر نقل می کند. برخی از این احتجاجات قبل از ایام خلافت و برخی در ایام خلافت آن حضرت بوده است. ۷۳
محمد بن محمد الجزری دمشقی نیز در احتجاج حضرت فاطمه(س) را به این حدیث شریف نقل می کند. ۷۴
قندوزی در «بنایع الموده» احتجاج امام حسن مجتبی(ع) به این حدیث را نقل کرده است، ۷۵ همان گونه که تابعی بزرگ سلیم بن قیس، احتجاج امام حسین(ع) را به این حدیث در محضر صحابه و تابعین در سرزمین منی ذکر نموده است. ۷۶
احتجاج بسیاری دیگر را نیز می توان در کتاب شریف «الغدیر» مشاهده نمود. ۷۷
با توضیحی که درباره سکوت امیرالمؤمنین(ع) در ایام خلفای سه گانه خواهیم داد روشنتر خواهد شد که چرا این احتجاجات و استدلال فقط در حد اتمام حجت و بیان حقیقت بود و اصرار بیشتری برای اثبات و ایضاح آن نشده است. در این نوشته از ذکر احتجاج و استدلال آن حضرت که در موارد مختلف و در منابع شیعی ذکر شده است نیز چشم پوشیدیم.

۱۰- همه می دانند که امیرمؤمنان(ع) اگرچه در ابتدای خلافت ابوبکر با وی بیعت نکرد و همراه با او گروه بنی هاشم نیز از بیعت خودداری نمودند، ولی بالاخره پس از مدتی این خلافت را پذیرفت و با آرا و نظرات خود نیز این خلفا را باری می رساند. برآستی اگر حدیث غدیر و امثال آن برخلاف وی دلالت می کرد و خلافت دیگران غاصبانه بود چرا علیه آن قیام نکرد و بدین ظلم بزرگ گردن نهاد؟ این یکی از اشکالاتی است که برخی از دانشمندان سنی نظیر ابن حجر هیثمی ۷۸ و نیز شیخ سلیم البشیری ۷۹ مطرح نموده اند. شیخ سلیم البشیری می نگارد:
ما انکار نمی کنیم که بیعت ابوبکر از روی مشورت و تفکر و بررسی نبوده بلکه ناگهانی و بدون بررسی انجام شد. انصار و رئیسشان مخالفت کردند و بنی هاشم و دوستانشان از مهاجرین و انصار کناره گیری نمودند، ولی بالاخره در نهایت همگی خلافت ابوبکر را گردن نهادند و بدان راضی شدند و اجماع بر خلافت ابوبکر منعقد شد. ۸۰
در پاسخ این اشکال می گوئیم: آری، پذیرش نهایی بیعت ابوبکر از سوی برخی مسلمانان مورد انکار نیست. اگرچه گروهی نظیر سعد بن عباده هرگز آن را نپذیرفتند تا زمانی که ترویر شدند. ولی باید دید آیا این پذیرفتن به معنای قبول استدلال و قبول حقانیت خلافت ابوبکر بوده است و یا سر دیگری داشته است. در مراجعه به روایات می بینیم که شخص پیامبر اکرم(ص) به نوعی استیثار و انحصارطلبی بعد از خود اشاره کرده است و به مسلمانان توصیه کرده است که در این شرایط برای حفظ اصل اسلام سکوت کنند، همان گونه که در روایات اهل بیت(ع) و خطبات امیرالمؤمنین(ع) نیز به این مطلب اشاره شده است. از این روی مسلمانانی

که در مسیر ولایت انحراف می دیدند با توجه به نهضت‌های انحرافی نظیر: قیام مسلمة و سجاج و نهضت رده و حرکت‌های منافقین در میان مسلمین و حرکت نظامی روم و سایر مشکلات، اصل اسلام را در خطر می دیدند، از این روی در مقابل آن انحراف در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتند بردباری پیشه کردند. ۸۱

اکنون به برخی از روایاتی که رسول اکرم(ص) در این باره بیان فرموده است اشاره می کنیم: مسلم در صحیحش نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

انها ستكون بعدی اثره وامور تنکرونها، قالوا: یا رسول الله! کیف تامر من ادرك منا ذلک؟ قال: تودون الحق الذي علیکم تسئلون الله الذي لکم؛ ۸۲

پس از من انحصارطلبی و اموری که ناپسند و ناخوش دارید خواهید دید. اصحاب سؤال کردند: آن کس را که این زمان را دریافت چه فرمان می فرماید؟ فرمود: آن حق که برعهده دارید بگذارید و حقی که از آن شماست از خدای درخواست کنید.

در روایتی دیگر فرمود:

ستلقون بعدی اثره فاصبروا حتی تلقون علی الحوض؛ ۸۳

پس از من دچار انحصارطلبی خواهید شد صبر کنید تا نزد حوض (کوثر) به ملاقاتم برسید.

در روایتی دیگر حدیثی می گوید:

به پیامبر اکرم(ص) عرض کردم: یا رسول الله ما در جاهلیت در شر و بدی بودیم و خداوند خیر و نیکی برایمان آورد که اکنون در آن به سر می بریم، آیا پس از این نیکی، شر و بدی خواهد بود؟ فرمود: آری، پیشوایانی که هدایت مرا نمی پذیرند و به سنت من عمل نمی کنند ... گفتم وظیفه من چیست؟ فرمود: می شنوی و اطاعت امر می کنی اگرچه بر پوست بدنت نواختند (تو را زدند) و مالت را گرفتند بشنو و اطاعت کن. ۸۴

روایات بسیار دیگری به همین مضمون در کتاب امارت «صحیح مسلم» آمده است و نیز نظایر آن را المتقی الهندی در «کنز العمال» (ج ۶، ص ۵۰) ذکر نموده است.

۱۱- می رسیم به آخرین اشکال که به نظر ما اساسی ترین اشکال است و بقیه اشکالات پس از این و برای توجیه این اشکال مطرح شده است. این اشکال دارای روح و باطنی سیاسی است.

برخی از عالمان عامه گفته اند: چگونه ممکن است رسول خدا(ص) همه صحابه را به امامت علی(ع) دعوت کند ولی آنان با او به مخالفت برخیزند. به عبارت دیگر برای رد تمامی نصوص و استدلالات همین کافی است که ما می بینیم صحابه رسول خدا(ص) به آن عمل نکرده اند، و اگر بخواهیم این روایات و نصوص را (اگرچه متواترند) بپذیریم ناچاریم صحابه رسول خدا(ص) و سلف صالح را متهم به زیر پا گذاشتن حق کنیم و البته این ممکن نیست، پس بناچار نصوص را ترک می کنیم و می گوئیم منظور از نصوص و روایات چیز دیگری بوده است.

این، مضمون سخنی است که ابن حجر در «صواعق» ۸۵ آورده است و صریح سخنی است که شیخ سلیم البشیری در «المراجعات» نوشته است، او می نویسد:

اهل بصیرت نافذ و صاحبان تفکر صحابه را از مخالفت با رسول خدا(ص) منزه می دانند، پس ممکن نیست که نصی را از او بر امامت شخصی بشنوند و از او روی گردان شوند و به اولی و دومی و سومین شخص روی آورند. ۸۶

نیز در جایی دیگر می نویسد:

من یقین دارم که احادیث، بر گفته های شما دلالت می کند و اگر نبود که لازم است عمل صحابه را حمل بر صحت کنیم من مطیع حکم شما می شدم و سخنان را می پذیرفتم ولی چاره ای جز دست برداشتن از ظاهر این روایات نیست تا اقتدا به سلف صالح کرده باشیم. ۸۷

همچنین می نگارد:

حمل عمل صحابه بر صحت و درست دانستن عمل آنان موجب می شود که حدیث غدیر را تأویل کنیم چه متواتر باشد یا غیر متواتر. ۸۸

در پاسخ بدین اشکال در ابتدا گفتگوی میان ابن ابی الحدید معتزلی و نقیب ابوجعفر العلوی را می آوریم و سپس به توضیح بیشتر جواب می پردازیم:

ابن ابی الحدید می گوید:

چون این جمله امام امیرالمؤمنین(ع) (کانت اثره شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین) را در محضر ابوجعفر العلوی می خواندم گفتم:

منظور امام(ع) کدام روز است، روزی که سقیفه بنی ساعده پس از رحلت رسول خدا(ص) تشکیل شد و با ابوبکر بیعت شد یا روز شورای خلافت که به انتخاب عثمان منجر شد؟

و جواب داد: منظور روز سقیفه است.

به وی گفتم: دلم راضی نمی شود که به صحابه رسول خدا(ص) نسبت نافرمانی و معصیت بدهم و بگویم نص صریح او را رد کرده اند.

او پاسخ داد: آری من نیز راضی نمی شوم که به رسول خدا(ص) نسبت اهمال کاری و سهل انگاری در امر امامت امت بدهم و بگویم او مردم را سرگردان و بی سرپرست در هرج و مرج گذاشت و رفت. او از مدینه خارج نمی شد مگر آنکه امیری را تعیین می کرد، در حالی که زنده بود و از مدینه هم زیاد دور نشده بود، پس چگونه برای زمان پس از مرگ که نمی توان آنچه را بعد پیش می آید اصلاح کرد کسی را تعیین نکرد. ۸۹

تعبیر پر معنای علامه امینی در «الغدیر» نیز اشاره به همین نکته دارد، آنجا که می نگارد:

خوش گمانی دیگران به سلف که در امر خلافت دخالت نمودند، موجب شده است که نصوص و روایات صریح پیامبر را تغییر دهند، ولی خوش گمانی یقینی ما به رسول خدا(ص) ما را وادار می کند که بگوئیم او آنچه را که امتش لازم داشتند و بر ایشان ضروری بود هرگز ترک نکرد و اهمال و مسامحه روا نداشت. ۹۰

پس از این می آوریم که تاریخ بیانگر این نکته است که متأسفانه در برخی موارد صحابه رسول خدا(ص) علی رغم دستور صریح او، بدان وضعی نگذاشتند. قبل از بیان این موارد، سخن علامه سید شرف الدین را درباره بی توجهی صحابه به نصوص امامت بیان

می کنیم؛ او می نگارد:

مسلمانان در امور عبادی مطیع رسول خدا(ص) بودند، ولی در امور سیاسی گاه مخالفت می نمودند و عذر آنان این بود که گمان می کردند آنها در این امور همانند عبادات ملزم به اطاعت نیستند و حق اظهار نظر بر خلاف سخن رسول خدا(ص) را دارند، در ماجرای خلافت برخی از صحابه گمان کردند که مردم به خلافت علی(ع) رضایت نخواهند داد، چرا که بسیاری از افراد قبایل مختلف در جنگهای اسلام به شمشیر او کشته شده اند و از طرفی از عدالت شدید او می ترسیدند و می دانستند او بر اساس حق خالص عمل خواهد نمود. از طرفی عده بسیاری بر فضیلتیهای او حسد می بردند. همه این جهات باعث شد که گمان کنند امر خلافت علی(ع) استوار نخواهد شد. پس برای اینکه امت دچار اختلاف نشوند، با اینکه می دانستند پیامبر(ص) علی(ع) را به خلافت نصب کرده است، دست از نصوص برداشتند و برخلاف نصوص با دیگران بیعت نمودند. البته این اجتهاد در مقابل نص صریح رسول خدا(ص) بود و آنان از این گونه اجتهادات داشتند. ۹۱

اکنون به چند مورد از مخالفت صحابه با نصوص قطعی رسول خدا(ص) اشاره می کنیم:

یکی از مهمترین اجتهادهای صحابه و مخالفت آنان با دستور صریح رسول خدا(ص) جریان روز رحلت رسول خداست آنگاه که فرمود: بیاید برایتان نوشته ای بنگارم که هرگز گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است. ۹۲ و یا بنا به نقلی دیگر گفت: پیامبر هذیان می گوید. ۹۳

تفصیل این جریان و نیز پاسخ بسیار زیبا و مستدل به عذرهای برخی را می توان در کتاب «المراجعات» (ص ۲۴۰) خواند. از جمله این موارد، ماجرای صلح حدیبیه است که چون پیامبر(ص) صلح نمود، سه بار فرمود: برخیزید و از احرامم خارج شوید و سرها را در همین مکان بتراشید؛ ولی هیچ کس از حاضران در آن جمع اعتنا نکرد و پیامبر(ص) از روی خشم به خیمه ام سلمه رفت. این جریان را مورخان اسلامی بیان نموده اند از جمله منابع زیر:

ابن کثیر در «البدایة والنهایة»، ج ۴، ص ۱۷۰ و ص ۱۷۸؛

طبری در «تاریخ الامم والملوک»، ج ۲، ص ۱۲۴؛

ابن اثیر در «الکامل»، ج ۲، ص ۲۰۵.

از دیگر موارد، اعتراض به امارت اسامه بن زید در لشکری که بنا بود به طرف موهه حرکت کند و همراهی با او است، با اینکه رسول اکرم(ص) دستور اکید به همراهی اصحاب با اسامه داده بود، ولی لشکر او تا هنگام وفات رسول خدا(ص) به طرف میدان نبرد حرکت نکرد. ۹۴

از دیگر موارد، اعتراض عمومی به تقسیم غنایم در جنگ حنین است که در «البدایة والنهایة» ۹۵ و «تاریخ الامم والملوک» ۹۶ و سایر مصادر آمده است.

این موارد تایید کننده نظر یکی از دانشمندان سنی است که می نویسد:

اصولاً نظریه عدالت صحابه نظریه ای سیاسی و طرحی اموی است که بنی امیه برای توجیه سیاستهای ضد اسلامی خود آن را ساخته و پرداخته و در موارد مختلفی از آن بهره بردند. ۹۷

این نکته نیز مخفی نیست که تمامی حاضران در صحنه غدیر و نیز همگی صحابه رسول اکرم(ص) در مدینه نبودند، بلکه در سراسر کشور پهنای اسلامی زندگی می کردند و شهر مدینه حداکثر گنجایش سه چهار هزار نفر را داشته است، عده زیادی از آنان نیز مهاجرانی «موالی» بودند که دارای پایگاه سیاسی اجتماعی نبودند و کسی به نظریات آنان اعتنایی نمی کرد و مورد رایزنی قرار نمی گرفتند. اضافه بر اینها نظام قبیله ای حاکم بر جامعه آن روزگار، داشتن رأی سیاسی و دخالت در امور کشورداری را به عده ای معدود از رؤسای قبایل و به اصطلاح ریش سفیدها محدود کرده بود و نظریه دیگران محلی از اعراب نداشت.

پس از صحابه مدینه، تنها برخی سران قبایل حق اظهار نظر داشتند که عده ای از برجسته ترین آنها نظیر عباس عموی پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) و زبیر و برخی دیگر از بیعت کناره جسته و در خانه علی(ع) تحصن اختیار کرده بودند. گروهی هم همچون سعد بن عباد و فرزندش قیس بن سعد به صورت آشکار مخالفت خود را با این بیعت و پشت پا زدن به نصوص پیامبر اکرم(ص) اظهار داشتند. پس این مخالفت صریح با نصوص متواتر رسول خدا(ص) توسط گروهی اندک صورت گرفت و پس از بیعت با ابوبکر که ناگهانی و بدون تفکر و رایزنی (فلته) انجام گرفت مردم در مقابل عملی انجام شده فرارگرفتند. مخصوصاً آن روز نظریه ای مطرح شد که اگر یک نفر با شخص بیعت کرد همه باید با او بیعت کنند والا کشته خواهند شد. بدین سان بود که وقتی امیرالمؤمنین(ع) نصوص متواتر پیامبر(ص) را به مردم یادآور شد، آنان عذر را آوردند که کار از کار گذشت و ما در مقابل عملی انجام شده قرار گرفتیم. ۹۸

اما اصحابی که در مدینه نبودند، با نبود امکانات اطلاع رسانی در آن زمان مدت زمانی گذشت که با خبر شدند. آنان بطور طبیعی از مدینه حرف شنوی داشتند چرا که با خود می گفتند. تا آخرین لحظه بالای سر پیامبر(ص) بوده اند، شاید پیامبر(ص) طرحی جدید و سخن دیگری را با آنان مطرح کرده است. اگر چه برخی آنان هنگامی که از نقشه با خبر شدند با آن مخالفت کرده و جان بر سر این کار گذاشتند (مالک بن نویره). ۹۹

بدین سان بود که غدیر فراموش شد و به صورت انکار شگفت تاریخ درآمد.

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱

۲. در پانزده مورد و گاه با چند سند، اصل کلام رسول خدا(ص) آورده شده است.

۳. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، تصحیح: مرعشلی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰

۴. سنن ابن ماجه، تصحیح: محمد فواد الباقی، بیروت، دارالفکر، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶

۵. الجامع الصحیح وهو السنن الترمذی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۵، ص ۵۹۱، ح ۳۷۱۳

۶. شرح الموافق، جرجانی، مصر، مطبعة السعادة - قم، منشورات رضی، ج ۸، ص ۲۶۱

۷. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ هـ، ص ۶۴

۸. الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ابن حزم، ج ۲، ص ۲۲۴

۱۰. احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۲۳
۱۱. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، علامه اميني، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۳۸۷هـ، ج ۱، ص ۳۳۰
۱۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۴
۱۳. همان، ص ۲۲۲
۱۴. احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۲۶
۱۵. عشره مبشره: ده نفرند که بنا به عقیده اهل سنت، پیامبر به طور قطع آنان را اهل بهشت دانسته و بدانان بشارت بهشت داده است.
۱۶. الغدير، ج ۱، ص ۳۱۴
۱۷. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، بيروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵هـ، ج ۷، ص ۲۸۸
۱۸. فتح الباري، ابن حجر عسقلاني، بيروت، داراحیاء التراث، ۱۴۰۵هـ، ج ۷، ص ۶۱
۱۹. بنایع المودة، قندوزي، کاظمیة، دارالکتب العراقیة، ۱۳۸۵هـ، ج ۱، ص ۳۵
۲۰. اسمي المناقب في تهذيب اسني المطالب، جزري دمشقي، ص ۲۲
۲۱. رک: صحیح المسلم بشرح النوري، بيروت، داراحیاء التراث، ج ۱، ص ۲۴؛ المستدرک علي الصحیحين، بيروت، دارالمعرفة، ج ۱، ص ۳
۲۲. الغدير، ج ۱، ص ۳۲۰
۲۳. الصواعق المحرقة، ص ۶۴
۲۴. همان، ص ۱۸۸
۲۵. همان، ص ۶۴
۲۶. حماسه غدیر، ص ۲۵
- ۲۷ و ۲۸. شرح المواقب، ج ۸، ص ۳۶۱
۲۹. الصواعق المحرقة، ص ۶۴
۳۰. شرح المواقب، ج ۸، ص ۳۶۱
۳۱. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۳۲. دلائل الصدوق، ج ۲، ص ۸۲
۳۳. شرح المواقب، ج ۸، ص ۳۶۱
۳۴. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۳۵. الاغانی، ابوفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۱۴۳: تمامی عرب اجماع و اتفاق کرده اند که شاعرترین مردمان، مردم مدینه اند و شاعرترین آنان حسان بن ثابت است.
۳۶. الغدير، ج ۲، ص ۳۴
۳۷. همان، ص ۶۷
۳۸. همان، ص ۱۱۴
۳۹. الغدير، ج ۱، ص ۳۴۲: تعداد ۲۸ نفر را و در سایر مجلدات تعداد بسیار زیاد دیگری را نام می برد و عبارت و اشعار آنها را بیان می کند.
۴۰. همان، ج ۲، ص ۲۵
۴۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۸۲
۴۲. همان، ص ۲۴۶
۴۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۴
۴۴. فرائد السمطين، جويني، بيروت، مؤسسة المحمودي، ۱۳۹۸هـ، ج ۱، ص ۳۱۵
۴۵. الغدير، ج ۱، ص ۵۲، ۲۱۷ و ۲۱۸
۴۶. عیقات الانوار، میرحامد حسین هندي، قم، انتشارات سيد الشهداء، ۱۴۱۰هـ، ج ۸، ص ۲۲۶
۴۷. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۵
۴۸. شرح المواقب، ج ۸، ص ۲۶۱
۴۹. عیقات الانوار، تمام جلد ۸ و هشتاد صفحه از جلد ۹ و برخی از موارد متفرقه دیگر.
۵۰. الغدير، ج ۱، ص ۳۶۱
۵۱. النهاية، ابن اثیر، قم، اسماعیلیان، ج ۵، ص ۲۲۸
۵۲. الغدير، ج ۱، ص ۳۷۰
۵۳. المراجعات، علامه سيد شرف الدين - شيخ سليم البشري، قاهره، مطبوعات النجاح، ۱۳۹۹هـ، ص ۱۴۱
۵۴. عیقات الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱۰
۵۵. الصواعق المحرقة، ص ۶۷
۵۶. عیقات الانوار، ج ۸، ص ۲۲۱
۵۷. شرح المواقب، ج ۸، ص ۳۶۱
۵۸. الغدير، ج ۱، ص ۳۷۱
۵۹. عیقات الانوار، ج ۱۰، ص ۲۸۸
۶۰. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۶۱. شرح المواقب، ج ۸، ص ۳۶۲
۶۲. همان، ص ۶۷
۶۳. العمدة، ص ۱۱۶
۶۴. الغدير، ج ۱، ص ۲۷۴ (به نقل از شرف المصطفي، ابوسعید النیشابوري و...)

- ٦٥ . شرح المواقف، ج ٨، ص ٢٤١
- ٦٦ . همان، باورقي صفه ٣٦١
- ٦٧ . الصواعق المحرقة، ص ٦٧
- ٦٨ . المراجعات، ص ١٨٢
- ٦٩ . ر.ك: الاصابة، ج ٢، ص ٦٤١؛ فراند السمطين، ج ١، ص ٣١٥؛ حلية الاولياء، ج ١، ص ٨٦، علامه اميني در الغدير (ج ١، ص ٨٦) اين روايت را از ترمذي، حاكم، نسائي، ابن ابي شيبه، طبري و... نقل مي كند.
- ٧٠ . الصواعق المحرقة، ص ٦٩
- ٧١ . الغدير، ج ٢، ص ٣٧٨
- ٧٢ . الصواعق المحرقة، ص ٦٩
- ٧٣ . الغدير، ج ١، ص ١٥٩
- ٧٤ . اسمي المناقب في تهذيب اسني المطالب، ص ٣٣
- ٧٥ . ينابيع المودة، ص ٤٨٣
- ٧٦ . موسوعة كلمات الامام الحسين(ع)، ص ٣٧٠
- ٧٧ . الغدير، ج ١، ص ١٩٨-٣١٣
- ٧٨ . الصواعق المحرقة، ص ٧٦
- ٧٩ و ٨٠ . المراجعات، ص ٢٣٢
- ٨١ . نهج البلاغه، خطبه شفشقيه.
- ٨٢ . صحيح مسلم، ج ١٢، ص ٢٣٢
- ٨٣ . همان، ص ٢٣٥
- ٨٤ . همان، ص ٢٣٧
- ٨٥ . الصواعق المحرقة، ص ٦٨
- ٨٦ . المراجعات، ص ٢٣٧
- ٨٧ . همان، ص ١٤١
- ٨٨ . همان، ص ١٧٧
- ٨٩ . شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ٢٤٨
- ٩٠ . الغدير، ج ١، ص ٤٠١
- ٩١ . المراجعات، ص ٢٣٧
- ٩٢ . صحيح بخاري، ج ٤، ص ٧، باب «قول المريض قوموا عني».
- ٩٣ . همان، ج ٣، ص ٩١
- ٩٤ . ر. ك: تاريخ الامم والملوك، ابن جرير الطبري، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ هـ، ج ٢، ص ٢٢٥
- ٩٥ . البداية والنهاية، ابن كثير الدمشقي، ج ٤، ص ٢٥٣
- ٩٦ . تاريخ الامم والملوك، ج ٢، ص ١٢٢. براي اطلاع از موارد بسيار ديگر به كتاب النص والاجتهاد مراجعه شود.
- ٩٧ . نظرية عدالة الصحابة، احمد حسين يعقوب، لندن، مؤسسة الفجر، بي تا، ص ١٠٧
- ٩٨ . الامامة والسياسة، ابن فتيبة الدينوري، مصر، مكتبة مصطفى(ص)، ١٣٨٨ هـ، ص ١٢
- ٩٩ . مستفاد از اعتذار خالدين وليد. ر. ك: تاريخ الطبري، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ج ٢، ص ٥٠٤